

فتح سومنات

آقای فلسفی تاریخ بسیار جامع مفصلی از سلسله
غزنویان تألیف کرده اند که در همین سال طبع و
انتشار خواهد یافت و این مقاله فصل کوچکی از
تالیف کرانه‌های ایشانست .

بقلم آقای نصرالله فلسفی

۱

سلطان یحیی بن الدوله محمود غزنوی^۱ تا سال
سبب لشکر کشی ۴۱۶ هجری که بیست و هشتمین سال پادشاهی
وی بود شانزده بار بنواحی مختلف هندوستان
لشکر کشیده شهرها و قلعه های بسیار از آن سر زمین غارت و
ویران کرده بود و زر و سیم و غنائم و فیلان و بردگان بسیار بدست
آورده بود . در سال ۴۱۶ سلطان محمود از جنوب سراسر جلگه
پنجاب را تا جنوب ولایت مولتان و از جنوب شرقی و مشرق تا حدود
قسمت علیای رود جمنا از شعب گنک و سرچشمه های شعب پنجگانه سند
را تا جنوب ولایت کشمیر در تصرف داشت و در سفر قنوج^۲ از
رود گنک نیز گذشته آن شهر را با بسیاری از قلعه های اطراف آن
که اکنون در ولایات متحدۀ « اگریه و اود » واقعست بیاد
یغما داده بود .

۱ — امیر اجل سید یحیی بن الدوله و امین الملک و کعبه الدوله و الاسلام

نظام الدین ابوالقاسم محمود .

مورخان اسلامی عموماً مینویسند که مقصود سلطان محمود از لشکر کشی به هندوستان بر انداختن کفر و بت پرستی از آن سرزمین و انتشار دین اسلام بود. جمعی نیز نوشته اند که سلطان نذر کرده بود که همه سال لشکر به هندوستان برد و بتخانهای آن سرزمین را ویران کند. درینکه سلطان محمود سنی حنفی متعصب^۱ و در بر انداختن کفر کوشا بوده است و نسبت بخلیفه عباسی ایمان کامل داشته و مخالفین او را دشمنان اسلام میشمرده است شکی نیست و این امر را از مطالعه جزئیات احوال وی و رفتار او نسبت بکفار و پیروان سایر فرق اسلام مانند اسماعیلیه و قرامطه و شیعیان نیکو میتوان دریافت. چنانکه تاهرتی رسول خلیفه فاطمی مضر را بکشت و چون در سال ۴۲۰ بر وی دست یافت گروهی از بزرگان و مردم آن شهر را بتهمت قرامطی بودن بزدار کرد ولی مسلمست که دینداری و تعصب یگانه محرك لشکر کشی های او به هندوستان نبوده است و آزمندی زمیل مفرط او بجمع مال و تحصیل سیم و زر را نیز از عوامل مؤثر این لشکر کشیها باید شمرد. در باب آزمندی محمود و دلبستگی فراوان او بجمع مال و گرد کردن سیم و زر در توانیخ قدیم اشاراتی شده است. بهترین دلیل اینکه خزائن بتکده های هندوستان بیش از بنان طرف توجه محمود بوده آنست که پس از فتح سومنات و تصرف اموال آن بتکده چون شنید که جمعی از رایان هند با لشکر بسیار

۱ — ابن خلکان در بیان احوال محمود بقل از کتاب « مغیت الخاق فی اختیار الاحق » امام الحرمین ابوالعالی عبدالملک جوینی مینویسد که محمود نخست بر مذهب ابوحنیفه بود ولی پس از آنکه یکی از علماء در حضور او دو رکعت نماز بنا بر مذهب ابوحنیفه و امام شافعی خواند و او کام هریک را کاملاً رعایت کرد سلطان از مذهب ابوحنیفه بذهب شافعی گروید.

بر سر راه او نشسته اند بر انداختن دشمنان اسلام را، که همیشه بهانه لشکر کشی های او به هندوستان بود، فراموش کرد و برای حفظ غنائم خویش بدریا زدن و از بیراهه باز گشتن را بر مقابله با دشمن، که ممکن بود نتیجه لشکر کشی او را بباد دهد، ترجیح داد و بهمین سبب بسیاری از لشکریان و همراهانش در صحرای بی آب و گیاه «تار» تلف شدند.

بنابراین اگر بگوئیم که سلطان محمود با همه تعصب و دین داری در لشکر کشیهای خویش به هندوستان چشم بر اندوخته بتکدهها داشته است اغراق نگفته ایم. حتی چنین می نماید که برخی از معاصران هوشمند و زیرک وی نیز بدین معنی پی برده بوده اند، چنانکه استاد سخن فردوسی نیز در ضمن داستان استیلای عرب بر ایران با اشاره از سلطان محمود بزشتی نام میبرد و در نامه ای که رستم فرخ زاد اسپهد ایران برادر خویش میفرستد از قول وی چنین می فرماید:

چو با تخت منبر برابر شود	همه نام بو بکر و عمر شود
شود بنده بی هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید بکار
از ایران و از ترک و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود	سخنها بگردار بازی بود
همه گسجها زیر دامن بهند	بکوشند و کوشش بدشمن دهند
زیان کسان از بی سود خویش	بجویند و دین اندر آرند پیش

۱ — مقصود فردوسی از بنده بی هنر با احتمال قریب یقین سلطان

آزمندی محمود را از مطالعه احوال او هنگام ترك نیکو-
تر میتوان دریافت. مینویسند که چون مرض او شدت یافت و دانست
که آخرین ایام عمر او فرا رسیده است، فرمان داد تا جواهر و
تقاس سلطنتی و غنائم هندوستان و آنچه را که در دوران پادشاهی
اندوخته بود در برابرش گرد آوردند و زمانی در آنها نگریسته
اشك حسرت فروبارید و آن اموال را بار دیگر بجزانه باز فرستاد.
در سبب لشکر کشی او بسومنات مورخان اسلامی نوشته اند
که چون سلطان مکرر بر هندوستان حمله برد و بسیاری از بتخانهای
آن سرزمین را ویران ساخت، مردم هند گفتند که چون
سومنات از بتانی که محمود شکسته است ناخرسند بود، حمایت ایشان
نکرد و گرنه هیچکس را یارای آنکه بدان بتان بی احترامی روا
دارد نمی ماند، و محمود و لشکریانش در لحظه ای نابود میشدند.
سلطان چون این سخنان یاوه شنید بر آن شد که لشکر بسومنات
برد و آن بتکده را نیز ویران کند. ولی باز مسلمست که مقصود
محمود ازین لشکر کشی نیز تنها بر انداختن بتکده سومنات نبوده
است و مشقات آن سفر دراز پر خطر را بیشتر با آرزوی بچنگ
آوردن اموال و ذخائر و بتان زرین و سیمینی که در آن بتخانه
نشان داده بودند، بر خویشتن آسان کرده است. این مطلب را از
شرحی که نگارنده تاریخ زرین الاخبار در سبب لشکر کشی سومنات نگاشته
است میتوان دریافت می نویسد: « ویش او حکایت کردند که بر ساحل دریای
محیط شهرست بزرگ و آن را سومنات گویند و آن شهر مر هندوان را چنانست

که مر مسلمانان را مکه ، و اندرو بت بسیار است از زر و سیم، و منات را که
بروزگار سید عالم صلی الله علیه و سلم از کعبه براه عدن گریزانیدند بدانجاست و
آن را بزرگرفته اند و گوهر ها اندرو نشانده و مال عظیم اندر خریدهای آن
بقضای نهاده اند . اما راه او سخت پرخطر است و مخوف و بارنج بسیار، و چون
امیر محمود رحمة الله این خیر بشنید او را رغبت او فقاد که بدان شهر
شود ۱۰۰۰ «

سلطان محمود در دهم شعبان ۴۱۶^۲ از غزنین

حرکت سلطان محمود بسومنات
بقصد سومنات باسی هزار سوار و جمع کشیری
از مطوعه^۳ حرکت کرد و در نیمه رمضان
بشهر مولتان رسید. پیش از حرکت نیز پنجاه
هزار دینار میان مطوعه تقسیم کرد. از مولتان بیابان دراز بی آب
و گیاه تار^۴ در راه او بود و بهمین سبب هفده روز در

۱ — زین الاخبار ، صفحه ۸۶ .

۲ — محمد ناظم مؤلف کتاب «زندگانی وزمان محمود غزنوی» به نقل از نسخ
خطی کتاب «اخبار الدول المنقطعة» تألیف جمال الدین علی بن ظافر الازدی المصری که تحت نمرة
۳۶۸۵ در موزه بریتانیا محفوظست ، و کتاب «مرآت الزمان» سبط ابن الجوزی
مضبوط در همان موزه تحت نمرة ۴۶۱۹ ، تاریخ حرکت محمود را صبح دو
شنبه ۲۲ شعبان ۴۱۶ نوشته است . ولی چون نسخه ای ازین دو کتاب در
دسترس نگارنده نبود و مورخین دیگری نیز مانند ابن الاثیر و صاحب تاریخ فرشته
و نگارنده این قسمت از تاریخ الفی نیز همگی دهم شعبان نگاشته اند تاریخ اخیر
را برای متن اختیار کرد . در خصوص روز حرکت محمود مورخین دیگر مانند
ذهبی و یاقعی تواریخ دیگری نوشته اند که چون قطعاً اشتباهست از ذکر آنها
چشم پوشیدیم .

۳ — در تاریخ فرشته و تاریخ الفی عدة مطوعه سی هزار نوشته شده و
از عدة سپاهیان سلطان سخنی در میان نیست و این ظاهراً اشتباهست .

آن شهر بماند تا از وضع بیابان آگهی یابد و لوازم و مایحتاج راه را فراهم سازد. مهمترین چیزیکه سلطان و سپاهیان وی در آن بیابان خشک لازم داشتند آب بود. سلطان بهر یک از سواران فرمان داد که دوبار شتر آب همراه بردارد و بیست هزار اشتر دیگر را نیز از راه احتیاط علاوه بر آن مقدار بحمل آب اختصاص داد. همچنین هر یک از پیادگان سپاه را استری داد تا در آن بیابان برخطر پیاده نباشند

راجع به بیابان تار در لشکرگاه محمود اخبار هراس انگیز انتشار داشت^۱، از آن جمله، چنانکه فرخی در قصیده خود اشاره کرده است، میگفتند که در آن بیابان ماران دوسر بسیار است و شبانه سپاه از آسیب آن ماران جان بدر نتواند برد ولی محمود از اینگونه سخنها نهراسید و چون توشه راه از هر گونه مهیا گشت، در روز دوم ماه شوال ۴۱۶ از مولتان فرمان حرکت داد و گفت تا در لشکرگاه منادی کردند که هر کس را ساز آمدن نیست باز گردد.

سپس با سپاهیان و همراهان خویش راه آن بیابان مرموز سهمناک بی پایان پیش گرفت^۲.

۱- فزونی استرآبادی در «بحیره» می نویسد که چون محمود بهند در آمد «باران بمرتبہ ای بود که اکثر اوقات میانہ شب دروز تفاوت نبود. چون چند منزل رفتند اکثر بارگیر و جاندار سقط شد از کثرت باد و باران و مردم اکثر از زندگانی بیزار شدند. براهمه و رایانی که در سپاه بودند همه روزه بمردم سلطان میگفتند که این کار دیوانه‌تاست و گرنه ما هرگز درین فصل اینقدر باران ندیده ایم و اگر چند منزل ازین بیشتر روید ازین سپاه یکتن زنده نخواهد ماند» ولی سلطان باینگونه سخنان توجهی نکرد.

۲- فرخی در ضمن قصیده خود اشاره میکند که محمود از راه «طراز»

«بقیه یاورقی در صلیحه بعد»

سلطان محمود پیش از آنکه بسومنات رسد در راه چندین شهر و حصار بزرگ را تسخیر و غارت کرد و از مردم هر شهر بیشتر مردان را بکشت و زنان و کودکان را اسیر گرفت . نخستین محلی که در سر راه او واقع شده بود حصار لدروه^۱ بود . این شهر هنگام لشکر کشی محمود پایتخت « بهاتی جادنز »^۲ و تقریباً در دوفرسنگ و نیمی شهر جیسالمیر^۳ ، که امروز در ولایت رچیوتانه^۴ است ، بود . لدروه ظاهراً شهری بزرگ بوده و دوازده دروازه داشته است و چنان که فرخی اشاره میکند دارای حصاری قوی و محکم بوده است . دومین قلعه‌ای که بقول فرخی بدست سپاهیان سلطان مسخر شد باختلاف نسخ ، قلعه « بنکهور » یا « نیلور » یا « چیکودر » بود نگارنده هیچیک از این اسامی را در کتبی که از جغرافیای قدیم هند در دسترس بود نیافت ولی فقط بنام چیکلودار ماثلاً تلی تقریباً در چهار فرسنگ و نیمی شمال شهر پالان پور^۵ از بلاد گجرات واقعت^۶ .

لشکر بسومنات کشید . در بعضی نسخ هم « تراز » نوشته‌اند . ولی چون طراز از بلاد ماوراءالنهر بوده است ظاهراً این اسم اشتباه کتابت و در اصل اسمی دیگر بوده که نگارنده نتوانست حدس زند . شاید هم « راه دراز » بوده است .

۱ — Ludrava . یا . Lodorva . ۲ — Bhati-Jadons

۳ — Jaisalmir . ۴ — Radjpoutana . ۵ — Chiklodar . Ma'a

۶ — Palanpur یا Pahlupoor .

۷ — نگارنده این قسمت از تاریخ الفی در راه مولان بسومنات فقط از

یک قلعه نام میبرد و آن را جلمیر میخواند که ظاهراً مقصود جیسالمیر است و شاید

«بقیه پاورقی در صفحه بعد»

دیگر شهر نهر و اله یا انهلواره^۱ پایتخت قدیمی گجرات که اکنون بجای آن در شمال شهر بارودا^۲ شهر پاتان^۳ ساخته شده و از توابع حکومت احمد آباد بمبئی است^۴ سلطان محمود در روز اول ماه ذی قعدة بدین شهر رسید و سفر بیابان را در مدت بیست و هشت روز پسایان برد. انهلواره شهری بزرگ و آبادان بود و رسیدن بچنین شهری از آن صحرائ خشک مخوف برای سپاهیان محمود نعمتی عظیم بشمار می- رفت. شهر انهلواره مقر فرمانروائی راجه «بهم دو» بود و او قریب دویست پیل و ده هزار سوار و نود هزار پیاده جنگاور در فرمان خویش داشت ولی چون خبر حمله محمود را شنید از آن شهر گریخت و بقلعه^۵ کنده یا کندکوت^۶ در شمال شرقی جزیره کوچ^۷ پناه برد و شهر را باختیار دشمن گذاشت.

سلطان چون انهلواره را تصرف کرد از آنجا آب و آذوقه و علف کافی برداشت و راه سومات پیش گرفت.

پس از انهلواره سلطان محمود بشهر مندهیر^۸ یا مودهرا^۹ که

در نسخه‌ای که در دسترس ماست کاتب در نقل اسم اشتباه کرده است. در هر صورت چون شهر جیسالمیر در حدود سال ۵۰۱ هجری یعنی ۱۳۰ سال پس از لشکرکشی سلطان محمود ساخته شده است قول تاریخ الفی قابل قبول نیست. در تاریخ فرشته بجای جیسالمیر اجمیر نوشته شده است. این قول را نیز نمیتوان پذیرفت، چه شهر اجمیر هم در حدود ۴۹۴ هجری یعنی ۷۸ سال پس از حمله محمود بنا شده است.

۱ - Anhalwara. ۲ - Baroda. ۳ - Patan.

۴ - در کتاب شاهد صادق نوشته شده است که این شهر را نهر و اله بن

هندو ساخته بود.

۵ - Kanthkot. ۶ - Kuch.

۷ - Mundher. ۸ - Mudhera.

فاصله آن از شهر نخستین اندکی بیش از چهار فرسنگ بوده است رسید خرابهای این شهر امروز هم برجایست. درین شهر حوضی بزرگ بوده که آثار آن هنوز هم باقیمت و گرد این حوض بزرگ بتخانهای بیشمار برپای بوده است در مندهیر هندوان با سپاهیان محمود بچنگ پرداختند و کوشش کردند که مگر او را از پیشرفتن بجانب سومنات باز دارند. ولی بمقصود نرسیدند و سلطان سپاه ایشان را که قریب بیست هزار تن بود درهم شکست و راه سومنات پیش گرفت.

پس از مندهیر سلطان قلعه دیوالواره^۱ رسید نام این قلعه امروز دلواده^۲ است و میان جزیره دیو^۳ از استملکات دولت پرتغال و شهر جوته گره^۴ واقع شده و تقریباً در ده فرسنگی (۶۵ کیلو متری) مشرق محل معبد سومنات است. این قلعه حصار مستحکم و جمعیت فراوان داشت. ولی مردم آن بگمان اینکه سومنات خود مهاجمین را بسزا خواهد رسانید در برابر سپاه محمود پایداری نکردند. خاصه که در همان ایام مه غلیظی نیز نازل شد و خورشید را از انظار پنهان کرد و هندوان در عقیده خویش را سخت شدند، چه گمان بردند که آن مه را بت سومنات برای کشتن مسلمانان فرستاده است. سرانجام سلطان آن قلعه را نیز باسانی تسخیر کرد.

دیوالواره آخرین قلعه‌ای بود که پیش از رسیدن سلطان بسومنات گشوده شد و در روز پنجشنبه چهاردهم ذی القعدة ۴۱۶ معبد سومنات از دور پدیدار گشت.

نصراً فی

۱ - Dewalwara — ۲ - Delvada.

۳ - Diu — ۴ - Junagarh.

• | این لائبر می نویسد که ازین قلعه تا سومنات دوروز راهست.